

اہل آن حضرت خواہم ابو موسیہ و ابو رفیع کہ از موالی آنحضرت بودند ہمراہ رفتند ابو موسیہ گوید کہ زمانی در از
 از برای اہل یثرب استغفار کردند بعد از آن گفت خوشگوار باد و تان نعمتہا سے کہ خدا سے تعالیٰ شمارا دادہ است
 مبارک باد و تان شازرے کہ ابو ببا انرا بدست رحمت بر روی شما کشا وہ است باز سے آید از نعمتہا سے
 پیایے کہ چہ بن شبہا سے تاریک رو سے بخلق نہادہ است آخر آن باول بہستہ است و انجام آن با غار
 سبتہ لاتی آن از سابق تیرست و آئندہ از گذشتہ سخت ترست بعد از آن گفت اسے موسیہ مر اخیگر گونہ
 میان خزانہا سے دنیا و بقا و ان بہشت و میان تقا سے خدا سے تعالیٰ و بعد از آن بہشت گفتیم یا رسول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیر و مادوم قدر سے تو با و خزانہا سے دنیا و بقا و ان و آنکہ بہشت اختیار کن
 گفت نہ اسے موسیہ ہا انا کہ تقا سے خدا سے تعالیٰ و بہشت اختیار کروم و بچند روز بعد از آن رنجور
 شد و از آن جملہ آنست کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہمہ مرضہا از ند سے تعالیٰ صحت و
 عافیت می خواست مگر در مرض اخیر کہ سے فرمود اسے نفس نیست ترا کہ از بیجا قتی بہر چیز سے پناہ گیر سے
 و از آن جملہ آنست کہ عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا سے فرماید کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در
 ایام صحت فرمودہ بود کہ هیچ پیغمبر سے از عالم نے رود مگر کہ مقام خود را و بہشت می بیند پس اختیار ویرا و
 دستا و سے می نند اگر می خواہی بر بند و اگر می خواہی بہ صحت میدہند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آخر
 مرض ہر مبارک بر زانو سے من نہادہ بود بچشم برتق خانہ و وقت بعد از آن گفت اللهم الرفیق الاعلی
 و انتم کہ اورا مجیر گردانیدند و او اختیار رفیق اعلیٰ کرد و آخرین کلمہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تکلم کرد
 یا ہمین بود کہ اللهم الرفیق الاعلیٰ ابن مسعود رضی اللہ عنہ گوید رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یک ماہ پیشہ
 از وفات ما را اور خاتہ عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا جمع کرد و دعایا می خیر فرمود و ہمیتہا کرد و خدا ایتعالیٰ را
 بر ما خلیفہ گردانید گفتیم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقت حلت تو کی است گفت و نا الفسلیہ اقر
 و لمقلب الی اللہ و الیٰ آئینہ یعنی نزدیک آمدہ است مفارقت اصحاب و باز گشت برب الارباب و نزد
 ہر از اغواب و از آن جملہ آنست کہ چون معاذ رضی اللہ عنہ بنین می فرستاد و پرا و بیستی در از فرمود
 و بعد از آن گفت یا معاذ اگر بیان ما و تو بعد ازین طلاقات بودی و صیت کوتاہ کردی و لیکن تا روز قیامت
 ہم باز تو ہم رسید و چنان بود معاذ و زمین بود کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وفات کرد و از آن جملہ
 آنست کہ درین مرض فاطمہ رضی اللہ عنہا سجا اند و در گوش وی چیزی گفت فاطمہ رضی اللہ عنہا
 کہ سیتن آغاز کرد و باز بر گوش سے آورد یعنی دیگر گفت فاطمہ رضی اللہ عنہا بخندہ در آمد ازواج مطہرات
 رضی اللہ عنہن فاطمہ رضی اللہ عنہا از آن سوال کردند گفت حاشا کہ من نشامی ہر رسول کنم صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا بعد از وفات رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از آن سوال کرد گفت
 اول مرا خبر داد کہ ہر سال جبیل یکبار قرآن بر من عرض می کرد و ہر سال دو بار عرض کرد و انتم کہ اہل من

تزو یک آمد و است من بگرستم چون گریه مرادید دوم بار گفت ای فاطمه رضی فستی که سید ز این است باشی
 بدو کی سیکه از دهل من این لافش شود تو خواهی بود چون این را شنیدم بچندیدم و از آن جمله آنست
 که فاطمه رضی الله عنها گوید که بر سر بالین رسول صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودم ناگهان کسی از در خانه گفت
 اسلام علیکم یا اهل بیت النبوة اجازت هست که در آیم و گوی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر آیم گفتیم
 اسے بندہ خدا می تعالی ترا درین عیادت اجرو ما و ساعتی امان ده که عالی رسول خدا سے را پروای کسی
 نیست وی بانگ بر من نہو کہ ای فاطمه منع من مکن کہ در آمدن من چاره نیست درین حال نوح رسول
 صلی الله علیه وآله وسلم کمتر شد چشم مبارک بکشا و گفت ای فاطمه سید زانی که با کہ سخن می گوئی گفتیم گفت
 ای فاطمه این ملک الملوک است اجازت نہ تا در آید و آمد و گفت اسلام علیکم یا رسول الله صلی الله علیه
 وآله وسلم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اسلام یا ایدین شہد مید از آن ملک الملوک گفت بحق آنکہ ترا
 برستی بخلق فرستاده است کہ پیش از تو بر وز خانہ بیج کس اذن نخواسته ام و بعد از تو ہم نخواہم خواہم خواہم
 و از آن جمله آنست کہ ام سلمہ رضی الله عنها می گوید کہ در آن روز کہ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در میان
 می کرد دست بر سینہ وی نهادم بعد از آن چند ہفتہ گذشت کہ از برای وضو دست و روی می شستم و طعم
 سے خوردیم بوی مشک از دست من نہیشت و از آن جمله آنست کہ چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم
 وفات یافت در کیفیت غسل وی خلاف کردند کہ وزیر چون دیگر مردمان بر سینہ غسل کنیم یا در پیراہن ناگاہ
 خوب بر ہم غلبہ کرد تا ہمہ ذوق بر سینہ نهادم آرام گرفتند درین حال آوازی شنیدند کہ بشوئید رسول خدا را
 ہم در پیراہن و از آن جمله آنست کہ امیر المومنین علی رضی الله عنه گوید کہ رسول صلی الله علیه وآله وسلم
 غسل و وضو کرد کہ غسل سے من قیام نہایم کہ بغیر من ہر کہ انظر بر عورت سے افتد ناپسندیدار کرد و از آن
 آنست کہ ہم امیر المومنین علی کریم الله وجہہ گوید کہ در حالت غسل گویم یا مارا از غیب مددگار سے
 سے کردند بر حضور سے از سے کہ غسل سے کہ ہم گویم یا سیس و در تغلیب آن مددگار سے من می کردند
 و از آن جمله آنست کہ یا امیر المومنین علی کریم الله تعالی و تہ را در وقت غسل بر بدن مبارک
 و سہ بیج گونہ چرک و آلاشہ مشاہدہ میقتاد گفت ای سید زانی یا علی یا علی یا علی یا علی یا علی یا علی یا علی
 آنست کہ سے آرد کہ امیر المومنین علی کریم الله تعالی سے و بہ از غیب زیادتی فتم و حفظ وی بردیدگان
 پرسیدند گفت کہ چون رسول را علی رضی الله علیه وآله وسلم غسل کردیم اندک آبی در چشم خانہ مبارک سے
 ماندہ بود در بیخ و چشم کہ آنرا بر زمین ریزیم آنرا از زبان او شتم و بخوروم این قوت حفظ من از آن است
 و از آن جمله آنست کہ آن روز چنان تاریک گشتہ بود کہ بعضی اصحاب بعضی اصحاب را نمی دیدند و گفتند
 خوردیم کشا و بند چشم نمی نمود تا آن زمان کہ از روشن فارغ شدند و از آن جمله آنست کہ امیر المومنین علی
 کہم الله تعالی و جبہ می فرماید کہ چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم وفات کرد و غیب نہ رسید کہ اسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

اهل لیسیت و ریخته اشده و برکات کل نفس ذوقته املوت و اما تو فون اجور کم یوم یقیمه و از ان جمله است
 که سئ آرد که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت عبدالمطلب بن زید انصاری بنی ایشامه
 که صاحب اوزان رسول بود صلی الله علیه و آله و سلم آنرا شنید و بوستان خود بود گفت خداوند چشم
 مرا نابینا گردان فی بحال نابینا شد گفتند چه این و عا کردی گفت لذت چشم در ثوابت و بعد از
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم چشم من از دید هیچ کس لذت نیابد و از ان جمله است که از امیر انبوت
 علی کرم الله تعالی و وجه آرد که گفت چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بن کرب و اعرابی آمد و
 خود را بر تربت مقدسه انداخت و از ان خاک پاک بر سر می کرد و می آشت یا رسول الله که رویت و
 شنیدیم و قرآن از خداست تعالی فراموشی و ما از تو فراموشیم که فرموده و لوانتم از عظموا انتم عبادک
 فاستغفروا الله و استغفروا لکم الرسول نوحه و الله تو با رحما و بر نفس خود عظم کرده ایم و آمد و ایضا از بهر
 استغفار کتبی فی بحال از قبر ندا آمد که ترا آمرزیده اند و از ان جمله است که در روز قیامت
 در از گوشه و در غنیمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم افتاد چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود
 سوار شد از وی پرسید که نام تو چیست گفت زید بن شهاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که
 من ترا پیروز نام کردم و دیگر از وی پرسید که صاحب تو که بود گفت یهودی هست نام هر گاه که تو
 مبارک ترا می شنید نام ترا می گفت چون بر من سوار می شد مدامی تو زیدم و و بر ابروی او می نوشتند
 با من بد زندگان می کرد و اگر ستم می داشت و دیگر پرسید که چه حاجت دارد می خواهی که تو
 بنده من باشی گفت فی پرسید که چرا گفت پدر ان من از اجداد من روایت کرده اند که نسل ما از اجداد
 ان از دنیا سوار می خواهند کرد و آخرین نسل ما را پیغمبر سوار شود که نام او محمد باشد من میخواهم
 که ان آخرین بشم پس آن در از گوشه پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود تا آن روز که رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرد چون از ان سوار بر آمد از بسیاری از خراج بصر جایی رفت
 و خود را از آنجا انداخت حکم ثانی از رکن رابع در بیان شواهد و دلایلی که اوقات وقوع
 آن در کتبی که ما فخر این کتاب است تعیین نیافته بود و از ان جمله است که زید بن
 ارقم رفته اشده گفته است که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در کوههای مدینه می گذشتیم
 ناگاه خبیثه اعرابی رسیدیم و دیدیم که آهوسه ما در ابا نخمیه بسته اند فریاد کردند یا رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم این اعرابی مرا صید کرده است و من دو فرزند دارم و بیلبان و شیر در پستانهاست من
 بند شده هستم مرا می کشد تا ازین سنگ محکری می یابم و ندانم که گذار و تا بروم و فرزند ان خود را شیر دهم
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر ترا بگذارم باز سگ می گشت آرسه و اگر باز تیا بگذارم
 مرا عذاب کنما و عذاب عثمان بن رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سگ گذشت چند ان

بر نیاید که باز آمد و ز بهان لب خور می رسید رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سه راه بهمان خمیه باز بست ناگاه
دیدم که آن اعرابی می آمد با شکی آب رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بر آنست که این آهوی را می فروخته
گفت وی از آن نشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بر آن زد و کرد و زید بن ارقم رضی الله عنه گوید
و الله که ویرا دیدم در بیابان فریاد می کرد و می گفت لاله الا الله الله در آن اشک و از آنکه آنست
که سلمه بن الاکوع گفته است که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید از اسلام بکدام نشت که تیر می افتند
فرمود که نیک است این باز سه تیر اندازید که یک تیر از پهلوی شما تیر می اندازند است تیر اندازید که من با
این الاکوع قوم از تیر انداختن باز ایستادند فرمود که چرا تیر می اندازید گفتند یا رسول الله چون تو
با این الاکوع باشی بر همه غلبه خواهد کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من با چه شما می تمام
آن روز تیر انداختند و آخر روز از یکدیگر جدا شدند برابر که بیج یکدیگر غلبه نه کرده بود و از آنکه
آنست که ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید که در جواسه مدینه شعبانی گو سفندی چرا ایندگرگی خواست
که یک گو سفند از زمین و سه بر با پیشبان مانع آن گرگ شد آن گرگ با هم نبود با نشت و گفت
از خداست تعالی نمی ترسی که میان من و روزی من عامل شدی شبی شعبان گفت عجب عالی که گرگ
بروم خود نشت است و چون آدمیان سخن می گوید گرگ گفت عجب تر ازین آنست که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم مدینه با مردمان غیر قرنیهای گذشته می گوید شعبان گو سفندان خود را اندان گرفت تا
بدین رسید آنها را جاسه مضبوط ساخت و پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم درآمد و آن قصه را
باز گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برین آمد و روی گفت که آنچه آن گرگ گفته است با مردم بگو
شعبان برخاست و آنرا با مردم گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت شعبان رست می گوید از
علامات قیامت آنست آنکه سباع باومی سخن گویند و از آن جمله آنست که روزی از بهان
اوس خزاعی در میان گو سفندان خود بود ناگاه گرگ گو سفند از زمین می در بود و بدید بهان گفت
که و الله من هرگز گرگ ازین خاطر تر ندیده ام و در عقب وی بدید تا گو سفند را از او بستاند گرگ
به سخن آمد و گفت مرا محروم می گردانی از آنچه خداست تعالی مرا روزی کرده است بهان گفت عجب از
گرگ که سخن می گوید گرگ گفت عجب تر ازین آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم در حالت نامهای غیر
خدا پیشده است و شمار بکتاب خداست تعالی می خواند و شما از وی غافلید بهان گفت گو سفندان
مرا که ناگاه می در و اگر من پیش وی روم گرگ گفت من می نطق نمایم و زیادت از آنچه مرا همین
سخنم بهان برای و سه توفی مقرر ساخت و گو سفندان را بوسی گذاشت و با جمعی از شعبانان
روان شد چون بدید رسیدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه نشت بود چون چشم و سه
بر بهان افتاد و گفت ای بهان آن گرگ و فاکر و با آنچه ضامن شده بود بهان با همه همراهان بهان

۱۰۴

آورد و از آن جمله آنست که یکی از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است که مردی از اهل بیته
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم طعام آورد و ما خوردیم و رسول صلی الله علیه و آله وسلم نهنه گرفت
 و بخانید بر چند جلد کرد و بگوسه وی فروزفت آنرا بیداخت و از طعام باز ایستاد چون آنرا بدیدیم ما نیز باز
 ایستادیم رسول صلی الله علیه و آله وسلم صاحب طعام را بخواند و گفت ما را خبر ده که این گوشت از کجا
 بوده است گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گوشتی است که از آن صاحب من و دو
 حاضر نبود من تمجیل کردم و آنرا بکشته نیت آنکه چون بیاید بهماست از ابوسه و هم رسول صلی الله
 علیه و آله وسلم فرمود که آنرا بردارند و امیران را بآن طعام کنند و از آن جمله آنست که روزی
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم مر عباس را رفته الله علیه گفت یا ابافضل در خانه خود باش تا من بیایم
 چنانچه گاه بخانه او در آمد و بر اهل بیت و سلم گفت و ایشان نیز بر او سلام گفتند بعد از آن
 گفت بهم نزدیک نشینید پس در او فرو را بر ایشان پوشید و گفت خداوند اینها اهل بیت من است
 ایشان را از آتش دوزخ پوشان چنانکه من ایشان را بر او پوشیده ام از آستانه
 در و دیوار ما سے خانه آواز بر آمد که آیین آیین و از آن جمله آنست که روزی خواتون
 با ما جرو نماز می داشتند پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و استعاذت کردند که فاطمه نیز
 رفته الله عنما در آن مجمع حاضر شود حضرت فاطمه رفته الله عنما بواسطه آنکه در آنجا نمائند که مناسب
 آن مجلس باشد نبود در رفتن تا نوبت نمود رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که برو که طریق ما نه آنست
 که کسی را نوبت کرد و انیم فاطمه رفته الله عنما با تشویق تمام در آن مجمع حاضر آمد و چون بجز خود باو گفت
 اظهار طالت نمود رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که تا کی از زمان آن مجمع را طلب داشته
 و از او سے حال آن مجمع را پرسیدند گفت که چون حضرت فاطمه زهرا آن مجمع در آمد حاضران در جاها
 فاطمه پوشیده بود و حیران ماندند و با یکدیگر گفتند یا رب این جنه ما سے شریف را کجا یافته اند و از
 کجا آوردند فاطمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چرا این را این نمودی
 تا من نیز شادمان شدم رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که زیباست آن در آن بود که در تو پوشیده
 بودند و از تو پوشیده که آنرا نمی دیدی و از آن جمله آنست که درین آیه بود که هر که
 از آن آب بخورد و معتقد بود رسول صلی الله علیه و آله وسلم بآن آب پیغام دستاورد که مردمان
 مسلمان شدند تو نیز مسلمان شو آب مسلمان شد و دیگر هر کس از آن آب سے خورد و آب
 سے گرفت ایمان بر او آورد و از آن جمله آنست که یکی از اصحاب گوید که بعد از آنکه در میان
 آوردیم و از مجلس رسول صلی الله علیه و آله وسلم بیخ مفارقت می کردم رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 میان شام و خفتن بیرون می آمد و ما را احکام اسلام نه آنوقت یک شب بعد و برق پیدا آمد و

ہو بسیار زیاد یک شد و باران عظیم و ریسا و گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما چون
 بہ منزل ہما سے خود خواہم رفت فرمود کہ من شمار ایند ہما سے شمار ستم ہے آنکہ شمار از باران آبیاری رس
 چون نماز گذاریم فرمود کہ ہمہ خمیستہ نہ برقا ستم و از مسجد بیرون آمدیم دنیا تک یک بود و طائر آسمان باران
 سے ریخت فرمود کہ بروید فرستیم و ہر کہ ہم از ما منزل خود رسیدند کہ جا ہما سے ایشان را بیج باران
 نرسید و از ان جمیل آفتست کہ ابن عباس رضی اللہ عنہما گوید کہ یہود سے بود صاحب بنانی
 و بسیار بجای رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے آمد یک روز رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے را
 گفت و ریغ سے و ام کہ باین جمال باش و وزخ بسوز سے دی گفت کہ من دین خود ان سے گذارم
 بر ا سے و پنے دیگر روز دیگر بجای رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حاضر آمد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ و
 سلم این آیت می خواند کہ و حور عین کا مثال اللؤلؤ المکنون یہودی گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم نما من سے شوی بیکے رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ہفتاد و حور ضامن سے شوم یہود سے
 اسلام آورد و اسلام سے نیکو شد چون وفات یافت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر و سے
 نماز گذار و چون و سے را در قبر سے نماز نہ بقبر و سے فرود آمد و در آنجا بسیار پانہ بعد از ان بیرون
 آمد و حسین مبارک و سے عرق کردہ بود و پیراہن و سے از محل گفتن پارہ شدہ اصحاب از ان سوال
 کردند فرمود کہ از ان سبب بسیار رنگ کردم کہ چندین حور بسو سے و سے پیشین سے گرفتند این
 سے گفت من از ان ویم و آن سے گفت من از ان ویم تا بعد و ایشان ہفتاد و سید و چاہا مرا
 کشیدند تا پارہ پارہ کردند و از ان جمیل آفتست کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با ابو بکر
 و عمر و غلے رضی اللہ عنہم روز سے بنائے ابو اہثمیم بن اہتہیان رفتند و سے گفت مر جا برسوا ایشا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اصحاب رضی اللہ عنہم من ہمیشہ دوست سے و شتم کہ رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم و باران و سے بنائے من آئید و نزو یک سے پیڑ سے بود انہا پر ہمسایگان قسمت کردم
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ نیکو کرد سے مر ا جبرئیل و رقی ہمسایہ چند ان وصیت کرد کہ مر ا
 گمان آن شد کہ گر ہمسایہ مر ا میراث می رسد بعد از ان رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نظر کرد و دید کہ و
 یک جانب ہر سے ابو اہثمیم درخت فرماست فرمود کہ ابو اہثمیم اذن سے کے کہ از ان درخت خرا
 بگیری ابو اہثمیم گفت آن درختیست خشک کہ ہرگز فرما بار نیا و روم است اختیار آن پیش قسمت رسول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ خدا سے تمالے در ان خیر بسیار خواہد کرد و انید پس فرمود کہ ا سے
 امیر علیہ اسلام قدرے آب بیاور امیر المؤمنین صلی رضی اللہ عنہ قدرے آب آورد و حضرت از ان آب
 بخورد قدرے در و بان صحتہ کرد و بر ان درخت ریخت و از ان درخت خوشہا سے فرما و از او ریخت
 ہفتاد و بار سے شہادت فرما سے تر چند آنکہ می با است پس رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود

کہ این از جمله شئی است که شمار اذان در روز قیامت خواهد پرسید و اذان جمله آنست که
 ابوہریرہ رضی اللہ عنہ گوید کہ باریوں بودم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در یکی از نمازات فرمود کہ بیچ پر بند
 و درست گفته آری نزدیک است من نمی چند است و نوشم وانی فرمود کہ بیاد بریا و روم دست مبارک
 خود بر منجا کرد و از آنجا فریاد چند بیرون آورد و آنرا میسود و بر آنجا دعا کرد و فرمود کہ وہ تین روز
 اصحاب بخوان و در تین روز اصحاب بخوانند اذان چند این بخوانند کہ سیر سیر شد ندوده و در آنجا
 و سے خوردند تا چہ آن جیش سیر خوردند و هنوز در آن نوشہ و این فرما مانده بود رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ اسے ابوہریرہ این نوشم و ان را بکیر دوست و اینچای کن و آنرا نکونسا
 ساز در ایام حیات بعد از صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از آنجا فرما خوردم و بعد وادم و در ایام
 نمازت ابو بکر و عمر و عثمان رضی اللہ عنہم نیز در آن روز کہ عثمان را رضی اللہ عنہ شہید ساختند
 و اغارت کردند و آنرا نیز پیروند ابوہریرہ رضی اللہ عنہ گوید کہ اذان نوشہ و ان دو بیت سبق
 شمس صبا سے پیش گرفته بودم و اذان جمله آنست کہ رہشہ بن عبدیہ گفته است کہ در سنا
 چند قبیلہ منی بود سواع نام روز سے پیش اذان قبائل ہر ایامین دادند کہ پیش سواع بر پیش از آنکہ
 سواع رسم منی دیگر رسیدم از درون و سے آواز آمد کہ العجب کل العجب من خروج بنی من
 بے عبدیہ طلب یحرم الزنا و الرجو اذ وج الاصلام و دست السماء و زمینا بالکعب العجب کل العجب
 بعد اذان از درون منی دیگر آواز آمد کہ ترک اقصاء و مکان بعد از آن خرن بنی یصلی بصلوۃ و یامر بالذکوۃ
 و ایضام بعد اذان از جوف منم دیگر آواز آمد کہ **ان الذی ادرشا النبوتہ و لہدبے بہ بعد ابن مریم من**
قریش احمد بہ بعد اذان سواع رسیدم و دیدم کہ دور و باہ گردوست می گردند و ویرای میسند و ہر یا
کہ گردوست نماودہ اندے خورد بعد اذان پاسے برداشتند و پروی بول کردند و من درین منی گفته ام
سے کرتب تبول اشعبان برہمہ لہ نقدول من بالک علیہ اللعالب بہ و این وقتی بود کہ رسول صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم ہر پتہ جوت کردہ بود بہ مدینہ آمدم و با خود کے ہر او د ششم و ان روز نام غلط بود نام
سگ من رہشہ چون پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسیدم پرسید کہ نام تو چیست گفتم غلط ہے
گفت نام سگ تو چیست گفتم رہشہ فرمود کہ گو نام تو رہشہ باش و نام سگ تو غلط اسلام آوردی و
باو سے بیعت کردم بعد اذان ازو سے دریا خورد قطاعی طلبیدم مقدار یک اسپ و ویرن و سگ
دست انداختن بردے من تعیین کرد و مہر کاتب بن و ادو تب و مان مبارک در انجا انداخت و
فرمود کہ این را اور بالا می آید زمین خورد و مردم را اذان آید کہ از نو زیادت آید منع کن رہشہ
چنان کرد و چینی آب شیرین بہر آمد و رہشہ غلطی نشانہ و اہل آن دیار نیت شفا انجا غسل سے کنند و آنرا
ماہ الرسول نام تھا وہ اندو گویند کہ سگ کی کہ رہشہ بدست خود انداخت ہے اسے رسیدہ ہے است کہ

از سو و بیرون است و اذان جمیع آنست که روزی رسول صلی الله علیه وآله وسلم با اصحاب
نشسته بودند ناگهان شتر سواری در رسید بخوابی شبگیر دروسه اثر کرده و سخن سفر بروی بیدار آورده است
و پرسید که محمد صلی الله علیه وآله وسلم در میان شما کیست اصحاب بشارت بر رسول صلی الله علیه و
آله وسلم کردند گفت اے محمد صلی الله علیه وآله وسلم اول تو عرض می کنی بر من آنچه خداست تعالی
بان فرموده است یا من عرض کنم آنچه صنم من اذان خبر داده است رسول صلی الله علیه وآله وسلم
سلام بروی عرض کرد بعد اذان و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صنم عثمان بن
مالک العامری در میان ما منتهی بود که نزدیک و سه قربانهای کردیم روزی عصام نام مردی نزدیک
و سه قربانی می کرد چون اذان فارغ شد از درون آن صنم آواز آمد که یا عصام یا عصام بلخ الانام
جاء الاسلام و بطلت الاصنام و خنت الابدان و وصلت الارحام و ظفرت الخفیه و اسلام عصام اذان
تبر سید و بیرون آمد و ما اذان خبر داد بعد اذان خبر تو بیا آمد بعد از چند روز دیگر و سه دیگر طارق نام
پیش آن صنم قربانی می کرد از درون آن صنم آواز آمد که یا طارق یا طارق ایست ایست ایست ایست
جاء یوم یوم الخیر الخالق و سه تبر بیرون آمد و آواز با ما بگفت و اخبار تو در میان ما قومی تر
شد بعد اذان بچند روز دیگر من تبر پیش آن صنم قربانی می کردم چون فارغ شدم از درون و سه
آواز سه بلند بر آمد بزبان فصیح که یا عثمان بنی ماسه الحق نبیا بهما من لنا به یہ اسلامه و تجازیه المذامه
هر او و اعیالی یوم القیمه بعد اذان آن بت از زمین بلند شد و بروی در افتاد رسول صلی الله
علیه وآله وسلم و اصحاب و سه چون این را شنیدند تکریم گفتند بعد اذان عثمان گفت یا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم درین سخن سببیت گفته ام اذن هست که بخوانم اذن یافت و بخواند و
اذان جمیع آنست که عباس بن مرداس رضی الله عنه گفته است که در کرنگاه روز در میان
شتران خود بودم ناگهان دیدم که شتر من سفید طاهر شد و بروی کسی سوار جا بهای چون شیر سفید
پوشیده در آنست یا عباس بن مرداس سے اتم تران الذی نزل بالبر و التقوی یوم التکلیف صاحب التکلیف
انصوای به اذان تبر سپیدم از میان شتران بیرون رفتم و پیش منی آدم که و سه را می پرسیدم
و و سه را انصا و نام بود که و پر بر رفتم دست بروی مالیدم و پرسیدم ناگهان از درون و سه آواز
بر آید که سے قل للقبائل من سلیم کلها به ملک انصا و وفاز اهل المسجد به ملک انصا و کان یعبه
مره ما قبل الصلوۃ علی البنی امجد به ان الذی جاء بالنبوة و الهدی به بعد ابن مریم قریش منت
ترسان از پیش و سه بیرون آدم و آن قصه را با قوم گفتیم و باسی صد و دوازده عارضه بدین رفتم چون
بسید و آدم و چشم رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر من افتاد تبسم نمود و فرمود ای عباس سلام
تو بگویند بود قصه خود را تمام گفتیم گفت رهت می گوئی و بان شاهان ششده پس با قوم خود همه سلام

جاء

آوریم و از آن جمله آنست که ابوہریرہ رضی اللہ عنہ گفته است کہ روزے حریم بن فاتک امیر المؤمنین
 عمر را رفتی اللہ عنہ گفت کہ یا امیر المؤمنین سے خواہے کہ ترا از بدایت اسلام خود ختم فرمود کہ بے
 گفت کہ شترے کم کردہ بودم برافروے بر ختم ناگاہ شب رسید من در او سے ہوننا کہ باندم آواز
 بلند کردم و گفتم سے اعوذ بقرآن ہذا اللہ اوسی من سقما و قومہ بہ تافے آواز داد کہ و یک سے غذا یاد ا
 باشد و سے اہلال نبی و الحمد و الشمار و الافضال بہ و آواز آیات من الانفال بہ و وجد اللہ و الہلال
 من ازان آواز سخت تبر سیدم چون بجال خود با آدم گفتم سے یا ایہا الہاتف ما تقول بہ ارشد
 عندک ام تغلیل بہ و سے در جواب من گفت سے ہذا رسول اللہ و آیات بہ پیشہ یہ عوالی نخواست
 یا فر یا بصوم و بالصلوۃ بہ و بزیح الناس من لہیات بہ چون آن شنیدم بر اعلہ خود سوار شدم و روئے
 بدینہ آوردم چون بدینہ در آدم روز جمعہ بود ابو بکر صدیق رفتی اللہ عنہ از مسجد بسوے من بیرون آمد
 و گفت در آئے رحمت اللہ کہ خبر اسلام تو بہا رسیدہ است گفتم نے و ائم کہ طہارت چون سے باید کرد
 مرا تعلیم طہارت کرد طہارت کردم و مسجد در آدم رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم را دیدم کہ بر بالاسے
 منبر خطبہ سے خواند و گویا کہ ماہ چارہ بود و می گفت کہ ما من سلم تو صنادق حسن الوضو و تم صلے صلوۃ کفیلہا
 و یقلہا دخل الجنة و رروا سے جنین آمدہ است کہ حریم گفت کہ من ازو سے پرسیدم کہ تو کیستے
 گفت کہ من مالک بن مالک سید نجد پیش رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم رفتم و ایمان آوردم مرا
 بجن و بجز فرستادہ است تا ایشان را بجزا سے تقاسے بخراغم زودتر باش اسے حریم و خود را زودتر بسوے
 رسان و ایمان آور کہ من کار شتر ترا کفایت کنم و باہل تو بر سلم من بدینہ متو پیشدم روز جمعہ بانجا
 رسیدم رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بر منبر بود و خطبہ سے خواند گفتم را اعلہ خود را بر روز مسجد بخوابم چون
 نماز بگذارد بہ مسجد در آدم و رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم را از حال خود خبر دیم چون را اعلہ را بخوابانیدم
 ناگاہ دیدم کہ ابو ذر رفتی اللہ عنہ بیرون آمد و گفت مرا جبا اسے حریم مرا رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم
 بسوے تو فرستادہ است و فرمود کہ خبر اسلام تو بہا رسید بہ مسجد و اسے و با مردمان نماز بگذرا بہ مسجد
 در آدم و نماز بگذارد ہمیں پیش رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم مرا از حال من خبر داد و فرمود کہ صنادق
 تو و عدو خود وفا کرد و شتر ترا باہل تو رسانید و جنار اتے کہ جن از نبوت رسول صلے اللہ علیہ و آلہ
 وسلم کردہ اند بسیار است و در کتب مبسوط مستور برین قدر فقہا کہ رویم و از آن جمله آنست کہ
 امیر المؤمنین علی کہم اللہ و جبہ گفتے است کہ رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم مرا بہین فرستاد تا جانے
 ہشتم و بیان اہل من موجب شریعت عالم کہم گفتم یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم من غالب
 نیستم با حکام قضا دست مبارک پر سینہ من زد پس گفت اللہم اہد قلبہ و سلسلہ بعد ازان برگز
 مرد حکم کردن بیان و کس شک نشناود و از آن جمیل پانکست کہ روزے امیر المؤمنین

عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ نشسته بود شخصی از پیش و سے گذشتہ گفتند این سواد بن قارب است
 کہ بتہ و سے ویر از طور رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خبر کرده است امیرالمومنین عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ
 و سے را خبر اند و از و سے پرسید کہ چنان تو بر کمانت خود سے بسیار در غضب سفد و گفت بر گز کے
 در و سے من نگفته است آنچه تو گفتی گفت غضب کن کہ آنچه ما دوران بودم از شرک عظیم تر بود از کمانت
 تو اکنون ما را خبر ده از آنچه حبی با تو گفت از امر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت شیخے بیان خواب
 و بیدار سے بودم بتہ من آمد و پاسے خود بر من زد و گفت بر خیز سے سواد بن قارب و سخن من گوش
 کن و در باب آنچه می گویم اگر بوشمند سے دار سے بدرستی کہ مہوش شد پیغمبر سے از و سے بن غالب کہ
 بخدا سے تمائے و عبادت و سے می خواند بیتے چند شکل برین من سے بخواند من گفت مرا بگذار کہ خواب
 کنم کہ در و شس خواب نکرده ام و بوسے التفات نکرده ام شب دوم نیز آمد و آنچه شب اول گفته بود باز گفت
 من نیز همان خواب گفتم کہ شب اول گفته بودم شب سوم نیز آمد و گفت آنچه گفته بودم در اول من اثر کرد و
 چون بامداد شد بگردیدم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با اصحاب رضی اللہ عنہم نشسته گفتم یا رسول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مقاتلت مرا گوش کن گفت بیا آنچه داری بتہ چند کہ مضمون آن همین بود
 گفتم بخوانم دور آخر آن چند بیت خواندم سے فاشمدان اللہ لاشے غیرہ و انک مامون سے علی کل
 غائب و انک ادون المرسلین و سلمہ الی اللہ یا بن الاکرمین الاطائب و قرنا بما یاتیک یا خیر من
 شے و ان کان فیما جا شیب الذوائب و کن لی شیعاً یوم لا ذو شفاعة و سؤک بعن عن سواد بن
 قارب و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اصحاب و سے بچکایتی کہ گفتم شادوران شدند چنانکہ اثر در
 رویا سے ایشان شادہ کردم چون امیرالمومنین عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ این حکایت را از سواد بن
 قارب بشنید از جا سے بخت و و سے را در برگرفت و گفت می خواستم کہ این حدیث را از تو شنوم این
 زمان بر گز آن حبی تو سے آید گفت از ان وقت کہ قرآن بخوانم من نیامده است و خوش عوضی است از ان
 حقی و سخنان وی و از ان جمله آنست کہ امیرالمومنین علی رضی اللہ عنہ گفته است کہ رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ تا قدم اسوار شود برین بر و چون بغلان عقیبہ بر سے کہ نزدیک من است و بان
 بالا رو سے خوابی دیدم در مان را کہ استقبال تو کرده باشند گوی یا حجر یا مدریا شجر رسول اللہ تقریبک
 اسلام چون بان عقیبہ بالا رفتم دیدم در مان را کہ رو سے بن آورده می گویند بسام علیکم یا حجر یا مدریا
 شجر رسول تقریبک اسلام خوش و غلغلہ از زمین بر آمد کہ علی رسول اللہ اسلام چون آن جماعت
 از زمینند همه اسلام آوردند و از ان جمله آنست کہ ابو بکر رضی اللہ عنہ پیش رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم شکایت کرد کہ یا رسول اللہ هر چه از قومی شنوم فراموش می کنم ویر از و و کہ روای خود را
 بیشتر ابو بکر فرمود و سے خود را گفتر انید رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست دراز کرد و یک بار یا سے بار

یزی گرفت و در روی و سینه انداخت پس فرمود که آنرا فرا بجم گیر و بر سینه خود نه ابوهریره آنرا فرا بجم گرفت
 بر سینه خود نهاد بعد از آن بر پیشیند فراموش نکرد و از آن جمله آنست که ابوهریره رضی الله عنه
 گفته است که مادر من شکر که بود و بر چند و سه را با سلام می خواندم قبول نمی کرد یک روز ویرا با سلام دعوت
 کردم نسبت بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفتم که آنرا کرده و هشتم گریبان پیش رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم رفتم و فضا را باز گفتم می گفتم یا رسول الله که عاکن تا خداست تعالی مادر ابوهریره را ایمان روزی
 شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اللهم ادرهم ابی هریره بیرون آدم تا آن بشارت را بجا آور خود
 رسانم چون بد خانه رسیدم در بسته بود و آواز ابی آدمی آمد که غلغل می کرد چون آواز من بشنید گفت که

ابوهریره بجا نیاید بشارت بعد از آن جا به پوشید و در بکشا و گفت ای اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد آ
 عبده و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با هشتم و از تساو می گفتم یا رسول الله
 بشارت باد که در حق من و مادر من کردی کجاست شد پس گفتم یا رسول الله عاکن که خدای تعالی
 مرا و مادر و اول بندهگان خود دوست گرداند و ایشان را نیز در اول مادر دوست گرداند رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم دعا کرد و بیج مویس نام مرا نشود و با آنکه دوست دارم ابوهریره از آن جمله آنست که
 تا لقمه شو خود بر رسول خواند رسول صلی الله علیه و آله پس گفت که لقیض اشرفاک صد و بیست سال
 زبیت که یک دندان و سه تفتاد و از آن جمله آنست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست
 مبارک بر سر قیس بن زید فرود آورد و گفت بارک الله فیک یا قیس وی صد سال زبیت سروی سفید
 شده بود بر موی که دست مبارک رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر آنجا گذاشته بود همچنان سیاه بود و
 از شیب بان رسیده بود و از آن جمله آنست که جابر بن عبد الله گفته است که در یکی از
 غزوات با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آدم در سایه درختی فرود آمده بودم ناگاه رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم آمد و ایستاد و درین سایه فرود آید فرود آمد در بار خود چهار و هشتم بیرون
 آوردم فرمود که این از کجا بوده است گفتم که از مدینه بروی شسته بودم و مرا صاحبی بود که شتر مرا می چرانید
 شتر مرا پیش کرده بود و من رفتم و در بر او دو جامه کنه بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید
 که و سه به ازین جامه ندرار گفتم دار و یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وی دو جامه دیگر در آن وقت بر
 پوشانیده ام در جامه دان نهاد است فرمود که و سه را بخوان و بفرماید تا آنها را بپوشد ویرا خواندم
 و جامه را بپوشید و می نیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتم ویرا چه حال بود ضرب الله عنقه این
 از آن بهتر نیست آن شنید گفتم یا رسول الله فی سبیل الله رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 که فی سبیل الله آن مرد و غزو داشته شد و از آن جمله آنست که در یکی از غزوات تا رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم غائب شد دعا کرد که خداست تعالی آن ناکه را بوسه باز گرداند که با و سه

آن ناقد برای راندوی آورد تا پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از آن جمله آنست که خطبہ
 بن خزیم دست مبارک رسول را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سر خود نموده بود و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 وے را دعا کردہ بود کہ بانکہ اللہ را وے گوید کہ ہر گاہ سر وے را وے درم کردے یا گو سفندے رہتآن
 ورم کردے منظر رخے اللہ عنہ نفس بر دست خود میدے پس دست خود را بر سر خود نہاوی پس
 گفتی اسبہ اللہ علی اثرید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس آنرا بران ورم مالیدے آن
 ورم بر فتنے و از آن جمله آنست کہ حبیب بن فویک حکایت کردہ است کہ پدر من مرا پیش رسول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برد و ہر دو چشم من سفید بود و بیچ چیز سے نمی دید رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 پسید کہ چشم ترا چہ شدہ است گفتم کہ روزے شتر خود را نے راندم پاسے من بر بیضہ مارے آمد چشم من
 سفید شد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نفس مبارک بر ہر دو چشم من و مید چشم من بنیاشد را وے
 گوید کہ من وے را دیدم کہ ہشتاد و سالہ شدہ بود و شتر در سوزن سے کشید و چشمہاے وی سفید
 بود و از آن جمله آنست کہ شخے بہت چپ چیزے می خورد و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 وے را گفت بہت بہت چیزے خوردی بد روغ گفت کہ بہت بہت نمی توانم خورد رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ تو نے خورد بعد از آن دست بہت وے ہرگز بدان وے نہ سید و از آن جمله
 آنست کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روز جمہ خطبے خواند مردی بلند و مسجور آمد و گفت یا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہا ریایان ما ہلاک شدند و رہا منقطع شد دعا کن تا خداے تعالی ما را
 باران و ہر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دستہا برداشت و گفت اللهم افقنا اللهم افقنا اللهم افقنا
 انس رخے اللہ عنہ گوید کہ در آسمان میج ابر بنو دنا گاہ از سر کوہ مقدار سیرے ابر بہ آمد چون بسیار
 آسمان رسید بہین شد و باران در ایستاد یک ہفتہ آفتاب نہ دیدیم حجہ و گیر مردے از و سجود آمد و
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خطبے می خواند گفت یا رسول اللہ چہا ریایان ما ہلاک شدند دعا کن تا
 باران بایستد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دستہا برداشت و گفت اللهم حولنا ولا علینا اللهم علی
 الاکام و العراب و بطون الالادیہ و مناتہ التجر باران باز ایستاد و چون از مسجد بیرون آمدیم در آفتاب
 سے رفتیم و مثل این سے از آنحضرت بسیار واقع شدہ است و تکرار الفاظ گشتہ و تفصیل آن در کتب
 مبسوطہ تفصیل تمام مذکور است و از آن جمله آنست کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکدینار
 بہ عروہ بن ابی الجعد الباریقے داد کہ گو سفندے بخیر آن یک دینار را و گو سفند فریدے یکے را یک دینار
 فروخت و آن دینار و گو سفند را پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد و حضرت رسولی ویرا دعا کرد
 و گفت بارک اللہ فی صنعتک وے گفتہ است کہ از بازار کوہ باز می گشتیم بے آنکہ چہل ہزار ورم سود
 نے کردیم و گوئید کہ از مالد از زمین اہل کوہ شد و از آن جمله آنست کہ سعد بن ابے وقاص را

و

رضی اللہ عنہ دعا کرد و گفت اللهم استجب لسعد اذ دعاک سعد استجاب الدعوات شد بر دعا که می کرد
 خدا اجابت می کرد و از آن جمله آنست که مذکور شد رضی اللہ عنہ گفته است که بانوار سے خود
 پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و ایمان آورد و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک
 خود بر سر او فرو برد و او را بوسه گوید که من دیدم که آنجا که دست مبارک رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 رسید بود سیاه مانده بود و غیر آن همه سفید گشته و از آن جمله آنست که جمیل استماع
 رضی اللہ عنہ گوید که در بعضی فرودات بودم و بسیار ضعیف و غرور شدم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 تا زیانته خود را بر آورد و بر من زد و گفت اللهم پاک فینا و دیگر سرور را نگاه نتوانستم داشت که بر چه کس
 پیشین می گرفت و از نسل سے دوازده هزار آدم را فرو ختم و از آن جمله آنست که آنس
 رضی اللہ عنہ گوید که رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شخصی را دید که نماز می گزارد و در وقت سجده
 سوت خود را بدست نگاه می داشت تا آنجا که زرد فرمود که اللهم افرح شعرة مو یهای وی بر بخت
 و از آن جمله آنست که ثعلبہ بن عاصب پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت یا
 رسول اللہ دعا کن کہ خدا سے تعالیٰ مرا مال بسیار دهد فرمود که و یک ای ثعلبہ اندکی اولی که شکر آن
 توانی گفت بهتر از بسیاری که شکر آن نتوانی گفت باز گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 دعا کن کہ خدا سے تعالیٰ مرا مال بسیار دهد فرمود که و یک ای ثعلبہ نبی خواستے کہ مثل من باشی اگر من
 خواهم کہ این کو بہا از خود و یا من روان گرد و البته چنان شد باز گفت یا رسول اللہ دعا کن تا خدا
 مرا مال بسیار دهد و گوید بان خدا سے کہ ترا برستی بخلق فرستاده است کہ ہر حقے کہ ہاں من متوجہ شود
 آنرا او انکم فرمود کہ ای ثعلبہ اندکی کہ شکر آن توانی گفت بہ از بسیاری کہ شکر آن نتوانی گفت باز
 گفت کہ دعا کن کہ خدا سے تعالیٰ مرا مال بسیاری و پدر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ اللهم ارزقہ
 مالاً بعد از آن کہ گفتند چند فرید خدا سے تعالیٰ آنرا برکتے و او کہ مدینہ گنجائشی آن نہ شرف از مدینہ بیرون
 رفت روز بہ سجد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حاضر می شد و شب نمی شد گوشتن آن وی زیادت شد
 و در ترفت چنانکہ از جمیع تاجرہ سجد حاضر می شد چون گوشتن آن بیشتر شد جاسے رفت کہ جمیع و جماعت حاضر
 نمی توانست شد چون رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چند وقت ویر اندید حال پر سید فریدی چنانکہ بود
 باز گفتند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ و ای ثعلبہ بن عاصب بعد از آن خدا تعالیٰ زکوہ از تو
 کرد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کس از عیبین فرمود کہ تا زکوہ گیرند و ایشان را گفت تا ثعلبہ و مردم سے
 از نبی سلیم بگنزد چون ثعلبہ رسید نزد او و ثرومی طلب زکوہ کرد و گفت کتابی کہ ہزار ہا زمین نامید چون او سے
 منورند گفت این نیست مگر جز یہ حالاً بروید تا زکوہ گیران فارغ شوید ایشان بفرستند چون آن مرد سلمی
 خبر ایشان شنید استقبال کرد و بہترین شستران خود را بخت زکوہ پیش ایشان آورد و گفتند آنچه

بر تو واجب است فرمود ترا نیست گفت اینها را بگیر بید که می خواهم که به بهترین مال خود بخدا سے تعالی تقرب
 جرم چون دیگر بار پیش تعلیه رفتند گفت کتاب خود را بمن بنمائید بوسه نمودند گفت نیست این مگر جزیه شما
 برودید تا من در بنیاب فکره کنم ایشان بر رفتند چون بدید رسیدند رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 ایشان برودید و پیش از آنکه ایشان سخن گویند فرمود که واسه تعلیه بن حاطب و آن مرد سلمی را بر کت
 دعا کرد خدا سے تعالی در شان فعلیه آیت فرستاد که و منعم من عابد الله الی قوله و بما کانوا یکنزبون خویشا
 تعلیه از ایشانند و بر آگاه کردند و گفتند هلاک شدی اسه فعلیه خدا سے تعالی در شان تو چنین چنین
 آیت فرستاده است فعلیه پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت اینک زکوة مال من قبول
 کن رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که خدا سے تعالی مرا منع کرده است که زکوة از تو قبول کنم فعلیه
 سے گریست و خاک بر سر می کرد رسول صلی الله علیه و آله وسلم سے گفت که تو با خود این کردی ترا فرمودم
 فرمان من نبوده رسول صلی الله علیه و آله وسلم از و سے زکوة نگرفت و چون حضرت وفات یافت
 تعلیه پیش ابو بکر رضی الله عنه آمد و گفت زکوة مال من قبول کن فرمود صدیق که خیریرا که رسول صلی الله علیه
 و آله وسلم قبول نکرد من چون قبول کنم تو چنین عمر رضی الله عنه قبول نکرد و اما عثمان رضی الله عنه قبول
 کرد و بنا بر آنکه جهاد و سے بان مودی شد و در مدت خلافت عثمان رضی الله عنه وفات یافت و
 از ان جمله آنست که فتاوة بن لیحان پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد رسول دست مبارک
 خود بر و سے وی فرود آورد و سے پیر و هم شد و در همه جا سے وی اثیری می طاها شد مگر در و سے و سے
 راه می گوید که در وقت مردن پیش وی نشسته بودم زنی از پس پشت من بگذاشت رو سے آن زن در و سے
 و سے بدیدم چنانکه در آئینه بینند و از ان جمله آنست که جابر رضی الله عنه گوید که در بیان آنکه رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم در بازار می رفت زنی فریاد کرد که مرا شوهر سیت که مرا سے آزار و بین زو می که
 نمی کند از و سے جدا کن رسول صلی الله علیه و آله وسلم شوهر و پیرانچو آنکه گفت یا رسول الله من او سے را
 گرامی می دارم در خود زو یک می گردانم آن زن در گریه شد و گفت در و روخ پنج چیز نیست در روی ازین
 هیچکس را از روی من تر نمی دارم رسول صلی الله علیه و آله وسلم تبسم نمود و طرف مقصود ویرا گرفت و نیز
 شوهر و پیرا و گفت خدا یا میجو سگی و لغت ده هر یک ازین دو کس را با آن دیگر جابر گوید که چون ازین
 یک ماه گذشت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در بازار میرفت آن زن پیش آمد و ادبی چند بر سر و پشت
 آزار میداد و گفت گو هستی می دهم که تو رسول خدائی و الله که در روی زمین هیچکس بهین از شوهر من
 دوست تر نیست و از ان جمله آنست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم شخصی را بجای فرستاد از و سے
 در و سخ گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ویرا دعای بد کرد و ویرا یافتند مرده و شکم بدریده و چون دفن
 کردند خاک قبول نکرد و از ان جمله آنست که ابو هریره رضی الله عنه گفت که روزی سے ابرو در سجد

بودیم همه صحاب جمع شدند و چنان گمان بردیم که نماز پیشین بگناه شد ناگوار اعرابے آمد و گفت هنوز نماز
 نگذاروه آید گفتیم از آنکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم در خانه است آواز ده برخواست و گفت اصلوة
 یا رسول الله بعد از آن خاموش نشست تا آن وقت که خداے تعالی فرخواست دیگر بار وے را گفتند آواز ده
 گفت اصلوة یا رسول الله رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیرون آمد غضب ناک و چو بی در دست نمود
 که آواز دهنده که بود اعرابی برخواست و گفت من بودم حضرت توے را بان چوب نزد چون نماز گذاریم
 و ابرش اوه شد و آفتاب از میان آسمان همان زمان کشته بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که
 اس اعرابی من نزدیک آئی رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مرا اید اگر وے آن زمان عیسی من
 نزدیک من بود و من در حاجتے از عیالات پروردگار خود بودم بدستی که سلیمان بن داؤد و صلوات الله
 علیهما در امرے بود از لہوهای دینی خداے تعالی برای وی آفتاب را بازگردانید خداے تعالی از آن
 بزرگ مرست که آفتاب را بگرداند که از آن وقت بگذرد که من در آن نمازی گزارم بعد از آن اعرابی گفت
 چوبے که بر تو زوم قصاص کن اعرابی گفت قصاص منے کنم یا رسول الله فرمود که از این بخش گفت من
 محتاج تریم بان پس رسول صلی الله علیه وآله وسلم آنرا از روی یک شتر بخرید و فرمود که احدل من ستم بل بلال
 و از آن مجلس آنست که ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که مردے پیش رسول صلی الله علیه وآله
 وسلم آمد و گفت بچه دلیل تو پیغمبر خدائی رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اگر چنانچه آن درخت خمار انجوا تم
 و بیاید ایمان سے آری گفت بلی درخت خمار انجوا اند و آن مرد اسلام آورد و در بعضے روایات چنین
 آمده است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم یک خوشه خمار از آن درخت بخورد خود را بکند و بر زمین افتاد
 و برے جست تا به پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد فرمود که بچاے خود بازگرد و بازگشت تا به جانجا رسید
 که از اول بود آن مرد گفت آنست که رسول الله و از آن مجلس آنست که روزے رسول
 صلی الله علیه وآله وسلم از برے قصاصے حاجت بصر ا بیرون رفت چنانچه بود یکی از صحاب گفت
 فلان درخت ایگویی تا به بلوی آن درخت دیگر آید آن صحابی آن درخت را بخواند بلوی آن درخت
 دیگر آمد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم در قضای آنها قضای حاجت کرد و بعد از فراغ آن درخت بوضع خود
 بازگشت و از آن مجلس آنست که ابو هریره رضی الله عنه گفته است که روزے با رسول صلی الله
 علیه وآله وسلم بجانب قبامی رفتم ناگوار بجای رسیدیم که در آنجا شتری بود که بروی آب می کشیدند چون
 آن شتر رسول صلی الله علیه وآله وسلم را دید گردن خود را بر زمین نهاد چون صحاب آنرا دیدند گفتند ما
 رسول الله را سزاوارتریم ازین شتر بآنچه که سجده بریم رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که سبحان الله
 نمی شاید کسی را که غیر خداے سجده برود و اگر شایستی بفرمودے زمان را تا شوهران خود را سجده برودے
 و از آن مجلس آنست که یعلی بن سیا بر رضی الله عنه گفته است که با رسول بودم عملی الله علیه

و آله و سلم در راهی بودند که قضاة حاجت کند و در وقت مقابل بود آنچه فرمود که یکی از ایشان پیوسته
 و گریه رفت و بعد از فراغت بجای خود بازگشت بعد از آن دیدم که شتر پیش رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم آمد و گردن خود بر زمین نهاد و آواز خود را در گلو می گردانید و گریست چند آنکه زمین از گریه وی تر شد رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نه و ایند که چه گوید می گوید که صاحب و سعه قصد کرده است که و سعه را
 بکشند پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم صاحب ویرا بخواند و فرمود که و سعه را من بخش گفتم یا رسول خدا
 و الله که ما را ازین دوست تر ندارم فرمود که با و سعه بطریق معروف زندگانی کن گفتم لا جرم و الله که هرگز
 هیچ ما را اگر می اندازم همچون و سعه بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسر قبری رسید فرمود که
 صاحب این قبر سزای است از برای آنکه گناه غیر کبیره پس تاغی از درخت خرما طلبید و بر قبر و سعه نهاد
 و فرمود که شاید خدا سزای عذاب ویرا تخفیف کند ما دم که این چوب تر باشد و از آن جمله آنست
 که ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که مردی و دختر نزد آنست مشغول شدند و بجای آوردند آن مرد
 در آن مایط را محکم کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم با صاحب بان حایط آمد و آن مرد گفت در حایط را
 بکشای آن مرد تبرک شد که سب او رسول را صلی الله علیه و آله و سلم اشیمبی رساند باز فرمود که در را بکشای
 چون در را بکشای یکی از آن دو شتر نزدیک در را پیدا و بود چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بدید
 به سجده در افتاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چیزی بپای تا سر و سعه را به بندم آن مرد چیزی آورد
 تا سر و سعه را به سبب بعد از آن بدوون حایط را آورد چون آن شتر دیگر و سعه را بدید سجده کرد و چیزی دیگر
 طلبید و سعه را بر پتیر بست و هر دو را بان مرد داد و گفت اینها را نگاه دار که دیگر هرگز از تو گردن نخواهند
 کشید چون اصحاب آن بدیدند گفتند این شتران که هیچ نمی دانند ترا سجده می کنند تا ترا سجده نکنیم فرمود که من
 کسی را نمی فرمایم که کسی را سجده کنند و اگر فرمودی زن را فرمودی تا شوم خود را سجده کردی و
 از آن تمسک آنست که ابن مسعود رضی الله عنه گفته است که در سفری بودیم و عادت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که در وقت قضاة حاجت دور رفتی و بنا به سبب آنکه در آن
 خود را از نظر خلق پوشیدی و یکی از سائلینا به نیافت خود و در وقت که از یکدیگر دور بودند ما گفت
 است ابن مسعود بسبب آن در وقت رو گویند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدای تعالی شما را
 فرموده است که فراتر از اینها و با یکدیگر بنوع شوید تا بشما خود را از نظر خلق پوشانید هر یک از ایشان بسوس
 و گریه رفت و چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم قضاة حاجت کرد و هر یک بجای خود رفتند
 و از آن تمسک آنست که ابن مسعود رضی الله عنه گفته است که چون رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم که چنانچه در آن سوسه و سعه آمد و در سجده افتاد پس برخاست و از ایشان
 و سعه اشک بر رخسار رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خداوند این شتر کسیت گفتند

و الله

فلان کس است فرمود که در آنجا بخوانید چون آن کس آمد فرمود که با این شتر چه می کرده که شکایت می کند گفت
 این شتر بیست که بیست سال است که پوسه آب کشیده ایم و اکنون و سه را فریب ساخته ایم تا با شتر رسول
 صلی الله علیه و آله بسایه فرمود که و سه را این فروش یا این بخش گفت و می از آن است یا رسول الله رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بیان شتران خود فرستاد و از آن جمله آنست که جابر رضی الله عنہ
 گفته است که یا رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسفر بیرون رفتم روزی فرمود که ای جابر هر که آب برد
 بینه آب برداشتم و روان شدیم ناگهان دو دخت پید شد که بیان ایشان چهارگز مسافت بود فرمود
 که بسوسه آن یک دخت رو و گو که بان دیگر پیوند چون بان دیگر پیوست و تفاسی آنها
 قضای حاجت کرد و بعد از فرخت آن دخت بجای خود باز گشت بعد از آن سوار شدم و می رفتم زنی
 پیش آمد که با خود کوکی داشت گفت یا رسول الله هر روز سه بار این فرزند مرا دیوسه گیر و رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم از برای وی بیستاد و گو که از وی گرفت و پیش پالان شتر نهاد پس سه با گفت احسان
 عدوان و گو که را بوسه داد و در وقت حاجت بان موضع رسیدیم مادر آن کودک آمد و دو گو سفند آورد
 و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدید مرا قبول کن که سوگند بان خدایه که ترا برستی بخلق
 فرستاد که از آن روز فرزند مرا دیو گرفته است رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یک گو سفند از وی
 بگیر و بکس را بوسه بگذارد بعد از آن روان شدیم ناگهان دیدیم که شتر سه آمد پیش رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم در سجده افتاد فرمود که مردمان را آواز دهید چون مردمان جمع آمدند فرمود که این شتر از آن کیست
 جمعی از آنها گفتند که از آن ماست یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که با و سه چه کرده اید گفتند
 بیست سال است که پوسه آب کشیده ایم و اکنون خواستیم که و سه را بکشیم از ما بگریخت فرمود که ویرا
 بین فروشید گفتند از آن است یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر از آن است با و سه
 نکونی کنیید تا اجل و سه برسد آنجا مسلمانان گفتند یا رسول الله ما از بهایم سزاوار تریم بآنکه ترا
 سجده بریم فرمود که نمی شاید که کسی مخلوق را سجده برود اگر این باینست شایستی که زنان سجده بر و سه
 شوهران خود را و از آن جمله آنست که علی بن ابی طالب گفتی گفته است که یا رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم رفتم شتر سه بگذاشتم چون آن شتر رسول را صلی الله علیه و آله و سلم دید آواز زد
 گلو سه خود را ندانست و گردن خود بر زمین نهاد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیستاد و فرمود که خداوند
 این شتر کیست مرد سه آمد و گفت این شتر از آن است یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این
 بین فروش گفت تبومی خشم فرمود که نه بین فروش گفت نی تبومی خشم پس گفت از آن کیست
 که وجه معانی غیر ازین ندارد فرمود که چون این را گفته حال این شتر آنست که شکایت می کند از
 اکثر عمل و قتل علف با و سه نکونی کنیید بعد از آن بر رفتم و بنیز سه فرود آمدیم و رسول صلی الله علیه

والله وسلم در خواب شد و دیدیم که درختی زمین را می شکافت و می آمد تا رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بر سر
 پهن بجای آورد بازگشت چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شد از خوابی بگفتیم فرمود که آن درختی
 بود از پروردگار خود استوری خواست تا بر رسول خدای سلام کند و از آن شب که آنست که آنس
 رفتی الله عزوجل گفت است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بجای بی ای که از آن انصاری بود در آمد و ابو بکر و عمر و
 جمعی از انصاری رضی الله عنهم با او بودند و در آن جایطی رفته گویند بود رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بعد از
 آمدن ابو بکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما لایق تریم از این گویند ان فرمود که نمی شاید که کسی حسبت
 کند که آید و بود اگر شایستی من زمان را فرمودی تا شوهر آن خود را آید کرده می و از آن مجلس
 آنست که اهل بیت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم جانور بود وحشی چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 از خانه بیرون می آمد وی بر می خیزد و با وی می کرد و چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم می آمد
 آن وحشی نیز نمود می آمد و می خیزد و از آن شب که او از آن مجلس آنست که یکی از اهل بیت گوید که در خانه
 نبود و در میان ما بود تا پیشوایان آن از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتیم سهره آن بین و او در آن
 پناه رفتند تا آنکه از آن مجلس آنست که از اوین آنرا شایسته اندانی گفته است که قوم من که پیش
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پیروز گشتند با رسول الله ما را چایست که چون در زمستان
 گرد آن می نشستیم آن همه را در بر سر دور تا بستان آن بستان که پیش از این چون کم می شد متفرق
 می شدیم و بسوی تهاج می آمدیم و گفتیم و اکنون آنان که کرده اند و ما اینده اعدای ما اینده و ما کنان خدا
 پناه ما را برکت دهد و آن بستان و ما بستان پناه کند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت سنگ بزرگ
 خلیفه و بدست مبارک خود جایسید و عیالی بر آن دید و فرمود که وقت که بچاه خود بر سید این سنگ بزرگ
 در آنجا نگیند و ماه خدا است تا ای سید که بید آن قوم بیان عمل کرده اند بسیار شده که نمی توانستند که در
 آن آن نگاه کنند و از آن شب که آنست که آمد سولی ابی بکر رضی الله عنهما گفته است که با رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بودیم و در منزلی فرود آمدیم گفت ای سعد برو آن زبر ابروشش و من
 آن رفیع را میدارم و آنجا می روم و چون بر ختم دیدم که آنجا بر سبت است تا نماز بشیر بر ختم چند بار
 چون وقت که برون می شد سنی را بر آن بنوعی ساختند و من از آن غافل شدم تا گاه غایب شد هر چند طلب
 کردم تا آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چرا در کردی ای سعد گفتیم که چون مشغول شدم و آن
 تا نسبت فرمود که آن بر خداوند آن بی و گفتیم ای و از آن جمله آنست که ابن عباس رضی الله عنهما
 گفته است که زنی پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پیری آورد و گفت یا رسول الله این سپهر را
 اید و در پیشگاه او بگردد که بگردد که با بس ناما بیست می کند رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدست مبارک
 خود سپهر را بر او کرد و در پیشگاه او پیرانی آمد مثل سگ بچو سپاه از درون و بیرون آمد و بر رفت

و از آن

و از آن جمله آنست که انس بن مالک رضی الله عنه گفته است که زید بن اسلم را رخسار الله عزوجل چشم درود
 ای کرد و بسیار است و در زنده رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نزدیک وی یا تمام برود چشم زید را بکشد او آب
 دین مبارک نمود و در آنجا از تحت و ذمه و کلبیس یکبار باس چشم می پوشید با بر او پیش رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم آمد فرمود که چون می بودی - ای زید اگر چشم تو بر همان جان می بود گفت صحرای که درم چشم تو خوب است
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که گندبان گشته که جان من در قیامت قدرت اوست که اگر چشم تو بود
 بنام که بود تو صحرای که بودی از آن جمله آنست که تواتون نصیر بن
 فرزند گفته است که با نزه و عقیق بن زرق بنده آن بودیم که همه راه که است من بکریم و پویا به خوش بکاری بودیم
 که از آن دیگر سه خوش بودیم تر با شیم و عقبه بگریزیم بویسه بکارش بر و از ما همه خوش بودی بود و در کار
 که بیان مردم و راه می گفتم که ما هرگز بودیم از بویسه عقب خوش بکارش بر می رانیم و خوشبوی تر
 بویسه خوش بکارش بر و در آنجا نماندیم - بگویم که هرگز بودیم خوش بکارش بر می رانیم و خوشبوی تر
 این صحبت گفتند که محمد زعل یعنی انصاری علیه و آله علیه آینه بر آوردم بویسه از آن شکایت کردم و فرمود
 که تن خود را برهنه کرده زتن و سه شصت نفس در دست خود دیدی در شصت بشکم من تا لید از آن روز باز
 مرا این پدید آمده است و از آن جمله آنست که جریر سلی پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 آمد و طعنه می خواند بود جریر را دست راست و دینی که دست چپ - و از آنکه در آنجا فرمود رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم فرمود که پویا است تمام فرمود بگفتند: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست راست من
 و در دست کند رسول صلی الله علیه و آله و سلم نفس مبارک خود بر دست و بی دست و بی دست و بی دست
 و هرگز دیگر و دیگر و از آن جمله آنست که نبی از اصحاب گفته است که پیش رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم آمدیم و با ما نود که همراه بود که پیش از آن یک روز دست و می شکسته بود و چپا بر بر آنجا بسته بودیم
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگفت پیش از آنکه در دست و می شکسته بود و چپا بر بر آنجا بسته بودیم
 بر آنجا مالیده فی الحال نیاید شد پناکه معلوم نمی شد در دست شکسته و می که هم است طعامی پیش آمد
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم ویرا فرمود که دست راست می خورد چون از طعام فارغ شد آن کودک را
 گفت این بسیار بودی از آنجا که بان شاکه پیش آن کودک آن جبار را گرفت
 و گرفت پویسه رسید ز فرمود ما که نبود ای باب - ده بود آن پویسه پویسه که حال تو چیست
 گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود دست من مالیده و مال و بی دست آن پویسه
 پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد - ای جان از آن جمله آنست که زید بن اسلم
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم پویه ابی حله از کابل بود و از آنجا که در دست و می شکسته بود و چپا بر
 می تو است از آن جمله آنست که زید بن اسلم رضی الله عنه گفته است که پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم

صلی الله علیه وآله وسلم آدم و حوا را برکت برشت من شعله ظاهر شد و بود گفتیم یا رسول الله مرا این شعله ایذا می رساند
 و من شیشه و عنان در کسبانی تو را گرفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نزدیک من نشین نزدیک
 و من ششم فرمود که گفت دست خود را بکشای بکشای منس مبارک خود را گفت من و مید مید از آن گفت خود را
 بر آن من مالید تا تمام دور شد و معلوم نمی شد که اثر آن کجا رفت و از آن جمله آنست که جابر بن
 عبد الله در فضی الله عنه گفته است که ما را بودیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم با ابو بکر رضی الله عنه بیابان
 من آمدند من از خود را زده بودیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم وضو ساخت و آب وضو را خورد و بر من
 ریخت با خود آدم و از آن جمله آنست که جوانی پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت
 یا رسول الله مرا در زنا کردن عیبت ده و خطاب با تکبیر بر من زدند رسول صلی الله علیه وآله وسلم و بر او
 گفت نزدیک من آید و بیست رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که دست میداری که با ما در تو زنا کنند
 گفت نی فرمود که همچنین اندام مردمان با ما در خود این کار است خواهند پس گفت که این را با دختر خود و میدار
 گفت نه فرمود که همچنین اندام مردمان پس فرمود که با خواهر خود و در می داری گفت نه فرمود که همچنین
 اندام مردمان پس بهین طریق ذکر همه و حاله کرد بعد از آن دست مبارک بر سینت او نهاد و فرمود که اللهم
 اغفر ذنوبه و طهر قلبه و صمن فرجه و غیر هرگز هیچ چیز اتفات نکرد و از آن جمله آنست که عائشه رضی
 الله عنها گفته است که در عهد رسول صلی الله علیه وآله وسلم زنی بود بطلاله روزی بر رسول
 صلی الله علیه وآله وسلم در آمد و وی نشسته بود و پیش وی قدری گوشت قدید نهاده بود و من خورد آن زن
 گفت و من بهینیه که نشسته است همچنانکه بندگان نشینند و من خورد و همچنانکه بندگان من خورد رسول
 صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آه من بنده ام چنان می نشینم که بندگان می نشینند و چنان می خورم
 که بندگان من خورد بعد از آن آن زن گفت مرا طعام ده از آنچه پیش دشت چیزی بوسه و او آن زن
 گفت از آن می خواهم که در میان داری پاره گوشت نیم خائیده از زبان بیرون آورد آن زن گفت
 یا رسول الله دست خود در میان من نه رسول صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بدست خود در میان وی نهاد
 و خورد و دیگر گزبان زن بطلالتی که دشت مساوت نکرد و از آن جمله آنست که ارفع بن
 مدیح رضی الله عنه گفته است که روزی بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم در آمد و نزدیک ایشان
 دیگری بود که در آنجا گوشت می جوشید گفتیم مرا پاره گوشت فریبه که مرا خوش آمده آنرا گرفتیم و فرود بر دم یک
 سال شکم من و در آنرا با رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتیم فرمود که هفت تن را در آن حقی بود و بعد از آن
 دست مبارک بخلم من فرود آورد آن از من میفتاد و سبز شده بود سوگند بان خداست که و من را بر استی سبلی
 فرستاد که تا این زمان هرگز شکم من در و نکرده است و از آن جمله آنست که ابو شیبم گفته است
 که در راه مدینه رفتم مرا زنی پیش آمد دست خود را به پهلوی من رسانیدم پس مردم رفتند

حج

و من بعد ایشان بر منم تا با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کنم چون دست خود را دراز کرده تا با وی بیعت
 کنم دست خود را باز کشید و عمارتی گفت که شارت بود که بیعت با سائیدن بن بان این گفتیم یا رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کن با من که دیگر بان باز نگردم هرگز فرمود که آری و بیعت کرد و از آن
 آنست که اش بن مالک رفته شد عنه گفته است که ذکر کردیم زویک رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 مرد القوت جهاد و در جهاد خدای تعالی تا گاه از دوران مردید پیش گفتیم بیعت یا رسول الله
 آن مرد که می گفتیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که سوگند بان خدا که جان من در قبضه قدرت
 اوست که من در روزی که از شیطان می بیمم آن مرد پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد
 و سلام کرد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که سوگند بخدا که بر تو که چون ما را او بری نفس تو حدیث
 کرد بان که درین قوم هیچ کس از تو بیهیبت گفت آری بعد از آن رفت و غلی بر زمین کشید و مسجدی
 ساخت و در نماز ایستاد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کیست که برود و ویرا باشد ابو بکر صدیق نبی است
 گفت که پس رفت و ویرا نماز یافت بر سید که ویرا نماز باشد بازگشت رسول صلی الله علیه و
 آله و سلم از وی پرسید که چه کردی گفت ویرا نماز یافتم بر سیدم که ویرا باشم باز رسول صلی الله علیه و
 آله و سلم فرمود که کیست که برود و ویرا باشد امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت که من و وی
 نیز بنیان کردیم ابو بکر صدیق رضی الله عنه کرد و باز رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کیست که برود و ویرا
 بکشد غلی رضی الله عنه گفت که من فرمود که نوئی اگر ویرا و بیای پس رفت و ویرا اینجا نیافت بازگشت
 و از آنجا رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت فرمود که این اول کسی است که فروج کند از امت من اگر ویرا
 می کشی میان دو کس از امت من اختلاف واقع نمی شد پس فرمود که نبی امیر این بنهاد و یک فرقه شدند
 و زود باشد که امت من بنهاد و سه فرقه شوند و همه در آتش باشند مگر یک فرقه و از آن جمله آنست
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب گفت که فردا هر که بیاید چیزی صدقه بیاورد و عقبه بن زید رضی الله
 عنه گوید که من شیب خدای تعالی ساجات کردم و گفتم خداوند انومی دانی که رسول صلی الله علیه و آله و
 سلم بار صدقه فرمود و زویک من هیچ چیز که صدقه کنم نیست من عرض و آبروی خود را صدقه کردم چون
 با درو شد همه اصحاب صدقه آوردند و عقبه بن زید رضی الله عنه با ایشان در آمد رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم بچسب اندید مگر که چیزی آورد فرمود که این انصدق بفرضه الباری یعنی کجاست آنکس که در عرض
 خود صدقه می کرد هیچ کس جواب نداد باز فرمود که این انصدق بفرضه الباری یعنی کس جواب نداد و عقبه بن
 زید برخاست و گفت که آن نعم فرمود که قبله الله مشک سه بار و از آن جمله آنست که ابو هریره رضی الله
 عنه است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا فرمود که زکوة طلا و نسیان را می گفت نماز یک شب
 کسی از چیز می از آن بگیرد و عمارت گفت ترا پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم می برم گفت مرا بگو

که دیگر بار بنیام این ازان سبب کردم که عیال مندر و محتاجم بروی رحم کردم و بگذاشتم چون با پدر او کردم رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای ابوهریره اسپر تو در شبینه چه کردی گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم پر رو مادر من فدای تو با و گفت که عیال مندر و محتاجم بروی رحم کردم و بگذاشتم فرمود که و سه با تو
در رخ گفت و باز خواهد آمد چون شب دیگر شد کمین کردم و دریا بگریتم و گفتم که نه گفته بودی که دیگر بار
بنیام باز آنها را حاجت کرد با ز رحم کردم و دریا بگریتم چون با پدر او کردم رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که ای ابوهریره در شبینه اسپر تو چه کردی حال دریا بگریتم فرمود که دروغ می گوید و مساوت خواهد کرد
شب دیگر کمین کردم و دریا بگریتم و گفتم گفته بودی که دیگر عود کنیم گفت مرا بگذارد که کلمه چند ترا تعلیم کنم که خداست
تعالی تر ازان نفع رساند گفتم که آن که هم است گفت که رفتی که بجا آمد خواب خود بیانی آیه انکرست را از
اول تا آخر بخوان که خدای تعالی از براس تو حافظی بنیای کند و شیطان تو نزدیک نماید تا با پدر او چون
با پدر او کردم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای ابوهریره اسپر تو در شبینه چه کردی گفت باز بنیام
روم بگریتم که وقت که خدای تعالی تر ازان نفع خواهد رساند فرمود که آن که هم است گفتم گفت که
آیه انکرسی را بخوان بر روی فرشت خود ما خدای تعالی براس تو حافظی بنیای کند و شیطان را از
گذارد و که نزدیک تو آید فرمود که بدستی که است گفت اما و سه دروغ گوی است دانستی که شیطان
بود و ازان جمله است که ابو سعید خدری رضی الله عنه گفته است که مر انا و من فرستاد تا
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم چیزی فرجام چون پیش وی آمدم شبی سه روزی که در فرمود که من
استغنی از غناه شد و من استغنی از فقر و من استغنی از کفاه و من استغنی از فقر و من استغنی از فقر
گفتم که فلان تا از من از یک و فیه بامر است با گفتم و بیج نه طلبیدم و ازان جمله است
که ابوهریره رضی الله عنه گفته است که چون آیت تمیز نازل شد نبی دانستم که نیم چون می بید کرد و منزل
رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفتم تا چشم چون با خا بسیدم و سه بیرون آمد چون در او دید گویا دانست
که حاجت من چیست ببول کرد و بگذاشت ازان دو دست خود را بر زمین زد و در سه روز دست خود را با آن
مسح کرد و برین زیادتان کرد و با گفتم از و سه سوال نکردم و ازان جمله است که چون
صیب رضی الله عنه از که حیرت کرد جمیع از جوانان قریش در عقب و سه بیرون آمدند و سه کیش
بر تبر خود را با ایشان نمود و گفت شما می دانید که من بفراندا از ترا از شما می دانم که شما من بفراندا از ترا از شما
دانم که در کیش من یک تیر باقی است ایشان گفتند ما را بفراندا که در کیش شما نشان ده ما عهد
تیمم که شما بگذاشتیم ایشان را نشان داد و دریا بگریتم چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم
رسید رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ریح البسج با تیر سب با برین این آیت نازل
شد که و من انبأ من نبی نفسی انما امرضات الله و انشیر برفق بالعباد و انشیر برفق بالعباد

کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شکر نے بجایے می فرستاد و در بیان ایشان مردے بود و در
نام و آن سال قحط بود و طعام نایاب همه را اندر او راه داد و جدیر را بروے فراموش کرد و اندر جدیر نام
با آن جماعت بیرون رفت نیز او صبر پیشہ کرد و نتیجہ آن چشم می داشت و در آخر قوم می رفت و گفت
لا اله الا اللہ و اللہ اکبر سبحان اللہ و الحمد لله و لا حول و لا قوۃ الا باللہ پس می گفت نیکو زاد میت
این اسے پروردگار من و این ہنگامی کرد و جبرئیل علیہ السلام آمد و با رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
گفت کہ پروردگار من مرا تو فرستادہ است و ترا خبر می دہد کہ ہمہ صحابہ را از او راہ دوی و رنو فرست
گردانیدند کہ جدیر را از او راہ دے و وے و در آخر قومے رو دوی گوید لا اله الا اللہ و اللہ اکبر
سبحان اللہ و الحمد لله و لا حول و لا قوۃ الا باللہ و اللہ اکبر و اللہ اکبر و اللہ اکبر
مرا و انوے خواہد بود از زمین تا آسمان برای وے زاوی بفرست رسول صلی اللہ علیہ وآلہ و
سلم مردے را بخواند و ز او جدیر را بوسے او و فرمود کہ چون بوسے سی انجی می گوید یا دیگر و چون ز او
بوسے وہی انجی گوید یا دیگر و بگوئی کہ رسول خدا می فرستاد می رساند و می گوید کہ ز او ترا فراموش کردم
خدا سے تعالی جبرئیل علیہ السلام را من فرستاد و تمام را دود چون آن مرد بہ جدیر رسید همان کلمات را
می گفت و چون پیغام رسول را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسانید گفت الحمد للہ رب العالمین و کرے
ربی من فوق سبع سماوات و من فوق عرشہ و جبرئیل علیہ السلام گفت یا رب کما لم تنس جدیراً فاجعل
جدیراً لا ینساک پس آن مرد و انجی شنید یا اگر رفت پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و باز گفت
فرمود کہ اگر تو نیز سر خود بسوی آسمان بالا کہتہ ہر آئندہ کلام دوی را انور سے یعنی بلند و در بیان آسمان و زمین
و از ان جہلہ نسبت کہ روزے رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ می خواہم کہ جماعتی
بجانب دستہ چیزے تصدق کنند عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ گفت یا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم نصفت مال خودے و ہم نصفت بر اسے جہاں خودے گزارم و صہابی دیگر یک صاع تمر
آورد و گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و صاع تمر از ہر دو کوشیدن گرفتہ ہم یک صاع
از ہر اسے را خود گذارم یک صاع ایشاے آورد ہم تا فقان در شان عبد الرحمن بن عوف
رضی اللہ عنہ نہ گفتند کہ این تصدق از ہر اسے نمود و راست و در شان آن صحابہ دیگر گفتند کہ خدا
در رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خدا سے بی بازند از صاع تمر این مرد فدای تعالی این است و فرستاد
کہ اللہ بن بلزون ہمہ عین من المؤمنین نے تصدقات و از ان جہلہ نسبت کہ ہمہ نہ
رضی اللہ عنہما گفت بہت کہ بعضی کہ نوبت من بود رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پوشو ساقین بر قامت
تا گاہ آواز سے بگوش من آید کہ می فرمود یک یک یک سبنا ما زوی ہر ہر کہ یا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم جہاں ہر کہ بود کہ سخن می گفت فرمود کہ را خبرتی کہ سب بود کہ از من طلب نصرت سے کرد

ایشان را گمان آن شده است که ایشان را در کمی گشته از آن سبب و نیز بر نیاید که از بنی کعب کسی آمد و با رسول
صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذارد و در بنی خزاعه مضمون آن طلب نصرت از براسه بنی کعب بود رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که لبیک لبیک پس از مدتی بیرون آمد و در راه نزول فرمود و نظر کرد و دید
که ابرهه بر آمد فرمود که این از براسه نصرت بنی کعب بر آمده است و از آن جمله آنست
که ابن مسعود رضی الله عنه گفته است که در شب می رفتم با رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کیست
که وقت نماز را نگاه دار و من گفتم که من نگاه دارم فرمود که در خواب خوابی باشد یا نه فرمود که کیست که
وقت را نگاه دار و با گفتم که من پس زمام ناقه رسول را از زمام ناقه خود را اگر ختم در آن شب چنانچه
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود در خواب بشدم بیدار شدیم مگر از حرارت آفتاب چون
بیدار شدیم ناقه خود را دیدیم که نزدیک بود و ناقه رسول صلی الله علیه و آله و سلم غائب بود و در
فرمود که همچنین بر او شارت بجای می کرد آن مرد بر وقت ناقه را یافت زمام وی پریشان و رختی بچسبید
زمام و پراکشا و آورد بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم وضو ساخت و نوحه و فوسا خواند
پس فرمود تا بلالی اذان گفت و سنت فر گذاردند بعد از آن اقامت کرد و جماعت گذاردند چون سلام
داد و فرمود که اگر خداست تعالی خواستی شما در خواب نماندی لیکن خواست که تعلیمی باشد مرا آتان را که
بعد از شما باشند هر کس که در خواب ماند یا فراموش کند باید که چنین کند و از آن جمله آنست
که جابر رضی الله عنه گفته است که با رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بودیم ناگاه باوی برنگیخته شد فرمود
که این با و از برای فوت منافعی برنگیخته شده است چون بیدار شدیم آن روز منافعی عظیم اتفاق افتاد
و از آن جمله آنست که قتاد بن انعمان رضی الله عنه گفته است که شبی تحت تار یک که
بارانی عظیم آمد غنیمت شمردم و نماز ختم را با رسول صلی الله علیه و آله و سلم گذاردم چون از نماز
بازگشتم مرا دید و با و می جویی فرما بود که محاسن ساخته بود فرمود که ترا چه بوده است اسے فتاوه اینجا
درین ساعت گفتم غنیمت شمردم حضور این نماز را با تو آن شلخ خوب را بمن داد و فرمود که شیطان
در خانه تو علف تو شده است بر اهل تو این خوب را بر دور روشتائی آن بجانم رو شیطان را در او دید
خانه خود خوابی یافت و س را با این خوب بزنی از مسجد بیرون رفتم آن خوب همچون شیخ روشتائی بیدار
چون بجانم رسیدیم اهل بیت من در خواب شده بود و نزد او خانه نظر کردم دیدم که شیطان بصورت
خار پستی در نزد او بنامه است با آن خوب و س را سے زوم که بیرون رفت و از آن جمله
آنست که ابن عباس رضی الله عنه گفته است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیوس
با بیرون آمد و ابرهه برآمده بود که ما بان طبع با برهنی و داشتیم فرمود که هر شسته که این ابرهه را میراند
حالی بر من فسر و آورده بود بر من سلام کرد و گفت که این بد انبلیان و اوسے ازین سے را ختم

و از آن

بیدار از آن جمعی از فخر سواران ایشان جانب آمدند از ایشان حال آن ابرار پرسیدم گفتند که در این روز باران
بارید از آن جمعی از فخر سواران ایشان جانب آمدند از ایشان حال آن ابرار پرسیدم گفتند که در این روز باران
نیافت پیان در وقت و حال فرید مثل جلد رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس سبب اهل قبا آمد و گفت
من رسول رسول محمد نبی صلی الله علیه و آله و سلم و ما فرموده است که در
خانه از خانه تا به شما منزل گیرید و میماند پشم چون دست را دیدند که بزبان می گویند سبب با یکدیگر گفتند
که آنچه با آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانسته اند از آنست که از فوجش نمی گویند پس این
صیفت که این مردی کند و کس پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم دستاورد تا حال معلوم کند
رسول صلی الله علیه و آله و سلم قبول کرده بود و منتظر بودند تا بیدار شد گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه و آله و سلم تو از خود آمدی از دستاورد فرمود که از خود که گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله
و آله و سلم تو از دست می گوئی که تو پوشانیده او را اما آمدیم که از حال و سبب پرسیم ترا رسول صلی الله علیه و آله
علیه و آله و سلم در غضب شد چنانکه رنگ مبارک و سبب سرخ بر آمد پس فرمود من کذب علی محمد آ
قلیبی و مقعد من انکلیس فرمود که آن فلان و آن فلان زود بروید اگر و سبب را در بیدار کشید
و سبب زید و یکن گمان نمی برم شمار اگر این که چون بوسه پرسید کار و سبب را کفایت کرد و با سبب
پس ویران باش بسوزید آن دو کس بوسه آمدند و سبب رفتند بود تا بول کنند ما سبب ویران کرد و بود
و فرود و از آن جمعی از فخر سواران ایشان جانب آمدند از ایشان حال آن ابرار پرسیدم گفتند که در این روز باران
در ایام حیات و سبب زیارت می کرد و شنید می تو از غلام و جاریه و اشت که ایشان را در بساخته بود
در ایام خلافت امیر المومنین محمد بن خطاب رضی الله عنه اتفاق کردند که ویران کشند چون امیر المومنین
از پیشین گفت صدق الله و رسول همیشه رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود بر خیزید تا بروید و شنید
که از زیارت کنیم و از آن جمعی از فخر سواران ایشان جانب آمدند از ایشان حال آن ابرار پرسیدم گفتند که در این روز باران
که برود و خالد بن ولید را بکشند و در آن روزی که فرغ کرد از آن عهد شد بن امیه رضی الله عنه گفت
من بروم یا رسول الله و سبب زحمت کن که چون و سبب را از پیشین شما هم رسول صلی الله علیه و آله و سلم
سلم فرمود که چون ویران بپوشی هر اسی از و سبب در دل تو خواهد افتاد گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم سوگند بان خدا که ترا گرامی داشته است که من بر گزیدم کس تر سید هم و خالد بن ولید آن
وقت در عرفات می بود عهد شد بن امیه رضی الله عنه گفت است که پیش از غروب آفتاب
مروم را دیدم که از و سبب هر سبب در و سلم افتاد و اشت که آن کس است که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرموده است از من پرسید که چه گفتم بجا بجهت بیرون آمدن شب پیش شما می توان بود گفت
که آن سبب در عقب من بیا و عقب و سبب روان شد من پس نماز دیگر اسبک بگذاریدم و ترسان